

دفتر صوفی

مهدی شریفیان

دانشگاه بوعلی سینا-همدان

تاریخ دریافت مقاله ۷۹/۴/۲۵

چکیده:

دفتر صوفی، تنها «مشق عشق» نیست. در این دفتر تفسیر هستی «رنگی عاشقانه» دارد و جهان «تجلی» دوست است. عارف یا ید روح و روان را پاک نگاه دارد تا انوار الهی به آن بتابد. دل «بیت رب» است و دارنده این دل همچون آینه، وصی، جانشین و خلیفه حق است. اما میراث صوفیه تنها عشق و دیگر هیچ نیست. دفتر صوفیان پر است از موضوعات گوناگون سیاسی، اجتماعی، جامعه شناختی و تأملات روانشناختی. صوفی از آنجاکه در متن اجتماع است و با اقشار مختلف مردم از هر صنف و گروه و دین و آیین سر و کار دارد، بسیاری از مسائل را می‌بیند و نسبت به آن حساسیت دارد. صوفی می‌داند «قدرت مقدس» چه فجایی می‌آفریند و ملوک دنیا به نام خدا چه جنایت‌ها آفریده‌اند. او اگر

نمی‌توانست طرحی نو در اندازد و ظلم ظالمان را کاهش دهد. حداقل «رقیبی» برای حکمرانان دنیاوی به نام «پیر» و «رند» آفرید تا دو پادشاه در یک اقلیم حکومت کنند، اولی بر جسم و دومی بر جان. حرص، طمع و مال‌اندوزی در دفتر صوفی جایی ندارد و صوفی تمام آدمیان را از «تجمع ثروت» و تنها به دنیا دل سپردن بر حذر می‌دارد. او افق وسیعتری به نام خدمت و شفقت بر خلق، پیش‌روی آدمیان می‌گشاید و انسان را از «حیوانیت صرف» پرهیز می‌دهد. علم و معرفت گر چه در دل و ذهن عارف و صوفی جایگاهی بس شگرف و ارزشمند دارد، اما استفاده ابزاری از علم که چونان سلاحی در دست زنگی مست، فاجعه می‌آفریند را می‌نکوهد و آدمیان را از آن برحذر می‌دارد. علم باید انسان را از جهل و نادانی برهاند و زمینه عمل صالح در انسان و جامعه انسانی را فراهم آورد. اگر علم جز این راه، راه دیگری بسپرد. باید گفت: «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا». دفتر صوفی انباشته از تجربیات دین و دنیاست. با این حال صوفی از این دفتر «چیزی جز دل اسپید همچون برف» نمی‌طلبد. *إذْبِحِ النَّفْسِ فَإِلَّا فَلَا تَشْتَغِلْ بِتَرَاهَاتِ الصُّوفِيَّةِ.*

کلیدواژه‌ها به زبان فارسی: درون‌کاوی، صوفی، تصوف، صوفیان، وجد، حال، ذوق، عارف، اهل حق، معراج، عرش، ملایک، نفس‌آماره، کف‌نفس، ریا، نهاد، اهورامزدا، اهریمن، عدل، ناکجاآباد، شیخ، غازی، خاقان، ملوک، قدرت مقدس، کبریا.

کلیدواژه‌ها به زبان انگلیسی: - institution - movement -
- introspection - dikaisoune

دفتر صوفی سواد و حرف نیست
جز دل اسپید همچون برف نیست
(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۸)

بی‌هیچ شکی، درون کاوی^(۱)، نهاد «تصوّف» و ارائه «سیمائی روشن» از صوفیان کاری بس دشوار و شاید ناممکن است. گفت: «تو بحثی شگرفی می‌کنی، معنیی را بند حرفی می‌کنی.» اما چه چاره که بایستی «بحر را در کوزه» کرد و تعریفی - نه چندان جامع - از «تصوّف» بدست داد. «تصوّف» یا عرفان در نزد مسلمین عبارت است از طریقهٔ مخلوطی از فلسفه و مذهب که به عقیدهٔ پیروان آن راه وصول بحق منحصر بدان است و این اصول به کمال و حقّ متوقّف است بر سیر و تفکر و مشاهداتی که مؤدّی بوجد و حال و ذوق می‌شود و در نتیجه به نحو اسرارآمیزی انسان را به خدا متصل می‌سازد. پیروان این طریقه به صوفی و عارف و اهل کشف معروفند و خود را «اهل حقّ» می‌نامند^(۲). اساساً صوفیّه، هدف بعثت پیامبران الهی را رسیدن به خدا و آخرت تحلیل می‌کنند^(۳). و دنیا و مافیها را در جنب آن، امری تبعی و غیر اصیل به حساب می‌آورند.

هر که کارد قصد گندم باشدش
کلاه خود اندر تبع می‌آیدش
قصد در معراج دید دوست بود
در تبع عرش و ملایک هم نمود
(مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۲۲۸ و ۲۲۲۵)

از دید صوفیان بزرگ «عبور از این خاکدان» و «رسیدن به بر دوست» عاشقی و مبارزهٔ جدی با نفس

۱ - introspection

۲ - راک : غنی، قاسم، بحثی در تصوّف، انتشارات زوّار، تهران ۱۳۳۱، ص ۳. و نیز برای متمم فایده مراجعه کنید به : بحث در آثار و احوال حافظ، از همین نویسنده، ج ۱، انتشارات زوّار، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۹، که بحثی دراز دامن در زمینهٔ تصوّف دارد.

۳ - قرآن کریم همین نکته را در این آیه کریمه مورد توجه قرار داده است : «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» سورة شعراء (۲۶)؛ آیات ۸۷ و ۸۸.

-نفس اماره - را می‌طلبید^(۱).

ای شهان کشتیم ما خصم برون
کشتن این، کار عقل و هوش نیست
سهل شیری دان که صفها بشکند
ماند خصمی زوبتر در اندرون
شیر باطن سُخره خرگوش نیست [۱۰۰]
شیر آن است، آن که خود را بشکند

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۳۹۲ و ۱۳۷۷ و ۱۳۷۶)

پیامبران و انبیا، این «آزادی» - آزادی درونی - را برای بشر به ارمغان آورده‌اند؛ و این آزادی تنها با کف نفس و مخالفت همه جانبه با تمایلات نفسانی دست خواهد آمد.

چون به آزادی نبوت هادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید
مؤمنان را ز انبیا آزادی است
همچو سرو و سوسن آزادی کنید

(مثنوی، دفتر نهم، ابیات ۴۵۴۲ و ۴۵۴۱)

دفتر صوفی مملو از این «تأملات ناب معنوی» است که در جای خود، باعث وجد و حال می‌گردد. محققان و دانشمندان در این باره کتابها نوشته و «مشق عشق» صوفیان را کاملاً کاویده‌اند. اما سؤال اینجاست که «صوفیان» فقط قهرمان میدان «دلدادگی و دل ربودگی» عارفانه و عاشقانه‌اند؟ و صرفاً «جناب عشق را درگه بسی بالاتر از عقل» می‌دانستند؟ و یا حرفهای نگفته زیادی از «دفتر صوفیان» ناخوانده مانده است که جا دارد به آنها نگاه موشکافانه تری شود و بر و بوم سخنان آنان به راستی کاویده شود.

آنچه مسلم است «صوفیان» در باب دین، انسان، زندگی اجتماعی، و هزاران مسأله ریز و درشت، نظریاتی دارند که حتی امروزه شنیدنی و خواندنی می‌باشد و جا دارد، محققان و اندیشمندان در این باب بیندیشند و زوایای سخنان صوفیان بزرگ در این زمینه‌ها را مطرح نمایند. ما در این مجال اندک،

۱ - در اسرارالتوحید آمده است: «ادَّبِحِ النَّفْسِ قَالًا فَلَا تُشْتَغَلُ بِرَهَاتِ الصَّوْفِيَّةِ». زک: اسرارالتوحید، محمدبن منور، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، دو جلد، انتشارات آگه، تهران ۱۳۶۶، ص ۸۰۰. ظاهراً از سخنان ابوطالب مکی است.

تلاش می‌کنیم یکبار دیگر «دفتر گرانسنگ صوفی» را باز نمائیم و بعضی «تأملات دنیاوی» آنان را بررسییم. اولین «درس و پیام صوفی»، که شاید علت العلل بوجود آمدن «تصوّف» بوده، همانا مبارزه و مخالفت جدی آنان با «دولتی شدن دین» می‌باشد. تاریخ نشان داده است، زمانی که «دین دولتی می‌شود» اصالتها و ارزش‌های آن بشدت «سطحی» می‌شود و ریا جایگزین وفا می‌گردد. پوست و قشر دین جدی گرفته می‌شود و لب و مغز آن بی‌خریدار می‌گردد.

«ابوسعید ابوالخیر معتقد است، که همه مشکلات فردی و اجتماعی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که مردم می‌کوشند خود را جز آنچه هستند، نشان دهند و دامنه این تظاهر و ریاکاری در زندگی فردی و اجتماعی مصیبت‌های اساسی تاریخ انسانیت را به وجود می‌آورد. او معتقد است که ریا عامل نابودکننده اصالت انسان و جوامع است. اگر در جوامع غربی «ریا» صبغه‌های ملایم‌تری داشته باشد، در شرق و در سرزمین ما «ریا» موریانه‌ای بوده است که همواره تمدن و حاکمیت‌ها را خورده و از درون نابود کرده است و اینکه حافظ بزرگترین شاعر فارسی زبان است، تنها به خاطر فن و هنر او نیست، بلکه به احتمال قوی دلیلش در مبارزه عمیق و بی‌دریغی است که علیه ریاکاران و دین‌بمزدان داشته و چون این بلیه، مانند زنجیره‌ای یا زخمی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و هر روز به شکلی خود را نشان می‌دهد. همواره حافظ شاعر این مردم است و خواهد بود^(۱)».

هر بُزی را ریش و مو باشد بسی	گر به ریش و موی مردستی کسی
می‌برد اصحاب را پیش قصاب	پیشوای بد بود آن بُز شتاب
سابقی لیکن بسوی مرگ و غم	ریش شانه کرده که من سابقم
ترک این ما و من و تشویش کن	هین روش بگزین و ترک ریش کن
پیشوا و ره‌نمای گلسنان	تا شوی چون بوی گل با عاشقان

(مثنوی، دفتر پنجم، ابیات، ۳۳۵۰ - ۳۳۴۵)

متأسفانه نقل روایتی به این عبارت «آستر دهبک و ذهابک و مذهبک؛ یعنی پول، رفت و آمد و

عقیدهٔ خود را پنهان کن.» و قبول آن از ناحیهٔ مردم و با توجه به «استبداد و حش‌ت‌ناک سیاسی در ایران» ریا و پنهان‌کاری و نفاق، فرهنگ دیرینهٔ این مردم شد و کارکردی سیاسی یافت. «ریا» و مخالفت با «ظواهر» آن مثبت‌ترین کاری است که صوفیه به شکل «فتی» با آن برخورد کرده‌اند و زوایای آنرا «روانشناسانه» کاویده‌اند.

توین‌بی یکی از دانشمندان معاصر غربی می‌گوید: «هر نهضتی و هر جنبشی^(۱) پس از مدتی به نهاد^(۲) بدل می‌شود، در واقع پس از مدتی جنبش‌ها تبدیل به نهادها یا بنیادها می‌شوند^(۳)». بی‌تردید، جنبش‌های دینی نیز برکنار از این «آفت» نبوده‌اند. مروری کوتاه در جنبش دینی پیامبر اسلام گواهی صادق بر این مدعاست. دینی که در ابتدا بساط ستمگران و مترفان را بهم ریخت و باعث امید محرومان شد، چگونه بعد از مدت کوتاهی در حکومت‌های امویان و عباسیان و بعدها حکومت‌های کوچک و بزرگ ایران و سایر کشورهای اسلامی، دست مایهٔ توجیه ظلم ظالمان و علماء سوء گردید. ببینید عین القضاة در قرن ششم خطاب به علمای سوء که توجیه‌گر نظام‌های به اصطلاح دینی هستند، چگونه می‌تازد و کید آنان را برملا می‌کند. این عالمان کجا و ابوزرها و سلمان‌های صدر اسلام کجا!؛ «اکنون علما را به طیلسان و آستین‌فراخ شناسند. کاشکی برین اختصار کردند که انگشتی زرین دارند و لباس حرام و مراکب محظور و آنگه گویند: «عزّ اسلام می‌کنیم!» اگر عزّ اسلام است، پس عُمَر چرا چندین روز مرّقع می‌دوخت؟ مگر دُل اسلام می‌طلبید؟ معاویه با او این عذر آورد به شام؛ پس عمر گفت: نَحْنُ قَوْمٌ أَعَزَّنَا اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ فَلَا نَطْلُبُ الْعِزَّ فِي غَيْرِهِ...» اکنون اگر کسی دعوی علوم کند، در نوشته و خواندهٔ او نگاه نکنند و نطق او ببینند هر که فصیح‌تر زبان بود به هذیانات، محدث او را عالم‌تر نهند، و در سلف صالح در اخلاق و اوصاف مرد نگاه کردند هر که از دنیا دور‌تر بودی او را عالم‌تر نهادندی و چون این نبودی هر که طلب دنیاش کمتر بودی و قانع‌تر بودی، او را به صلاح نزدیک‌تر دانستندی. اکنون دینی دیگر است در روزگار ما. فاسقان کمال‌الدین، عماد‌الدین،

تاج الدین، ظهیرالدین و جمال الدین باشند. پس دین شیاطین است... در روزگار گذشته خلفای اسلام علمای دین را طلب کردند و ایشان می‌گریختند اکنون از بهر صد دینار ادرار و پنجاه دینار حرام، شب و روز با پادشاهان فاسق نشینند. ده بار به سلام ایشان روند و هر ده بار باشد که مست و جُنُب خفته باشند. پس اگر یک بار، بار یابند از شادی، بیم بود که هلاک شوند.

و اگر تمکین یابند که بوسی بر دست فاسقی دهند آن را به تبجیح [= شادی و افتخار] باز گویند و شرم ندارند و ذلك مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ (۵۳/۳۰) و اگر محتشمی در دنیا ایشان را نصف‌القیامی کند پندارند که بهشت به اقطاع به ایشان داده‌اند^(۱). پادشاهان و حکمرانان اسلامی همواره کوشیده‌اند «مُلک و دین» را توأمان داشته باشند، تقدس قدرت، مردم را در مبارزه با آن سُست و ناتوان می‌کرد. یکی از دلایلی که رژیم‌های دوره‌های قبل هیچگاه از ناحیهٔ مردم تهدید نشدند و سقوط نکردند همین باور الهی بودن حکومتها در چشم و دل مردم بود. روایاتی نظیر: «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ»؛ سلطان سایهٔ هیبت خدایست بر روی زمین. مورد پذیرش همگان بود. غزالی در نصیحة‌الملوک که «مانیفست» حکمرانان در زمان خود و بعد از آن قرار گرفت، می‌گوید: «بدان و آگاه باش که خدای تعالی از بنی آدم دو گروه را بر دیگران فضل نهاد، یکی پیغامبران، و دیگر ملوک. اما پیغامبران را بفرستاد به بندگان خویش، تا ایشان را به وی راه نمایند و پادشاهان را برگزید تا ایشان را از یکدیگر نگاه دارند و مصلحت زندگان ایشان در ایشان بست به حکمت خویش، و محکمی بزرگ نهاد ایشان را چنانکه در اخبار می‌شنوی که السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ^(۲)؛ سلطان سایهٔ هیبت

۱ - نامه‌های عین القضاة همدانی، به اهتمام علیبنی منزوی، عقیق عسیران، بیروت بنیاد فرهنگ ایران، ۷۲ - ۱۹۶۹، ج ۱، صص ۲۴۳ - ۲۴۱.

۲ - اصل مأخذ این جمله، حدیث مأثور نبوی است که در کتب اهل سنت با اضافات و طرق مختلف روایت شده است. در جامع صغیر پنج روایت مختلف از این حدیث آمده است. اما در کتب شیعهٔ امامیه مستندی برای این حدیث نیست. مراجعه کنید به: ابوحامد محمد غزالی، نصیحة‌الملوک، تصحیح جلال‌الدین همایی.

خدایست بر روی زمین یعنی که بزرگ و برگماشته خدایست بر خلق خویش، پس ببايد دانستن که کسی را که او پادشاهی و فرّ ایزدی داد، دوست باید داشتن، و پادشاهان را متابع باید بودن، و با ملوک منازعت نشاید کردن، و دشمن نباید داشتن، که خدای تعالی گفته است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». تعبیر این چنانست که مطیع باشید خدای را و پیغامبران را و امیران خویش را. پس هر که را خدای تعالی، دین داده است، باید که مر پادشاهان را دوست دارد و مطیع باشد، و بداند که این پادشاهی خدای دهد، و آنرا دهد که او خواهد. قوله تعالی: «قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْلِلُ مَنْ تَشَاءُ بِبَيْدِكَ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». گفت: «خدای تعالی، که پادشاه همه پادشاهانست، پادشاهی آنرا دهد که خواهد، یکی را عزیز کند بفضل. و یکی را دلیل کند بعدل^(۱)». صوفیه نخستین با توجه به این «انسداد سیاسی» وحشتناک برای مبارزه با ستمگران و فاسقان به چند شیوه متوسل شدند و تا حدی توانستند «ابهت کبریائی» سلاطین را درهم بکوبند:

الف - صوفیه از آنجا که هدایت، ارشاد و حکومت بر دلها را از آن پیران و مرشدان خود می‌دانستند، خواسته یا ناخواسته حیطة حکومت بر دین و معنویات را از دست پادشاهان گرفتند و قدرت الهی آنان را به قدرتهای زمینی محدود کردند. در تفکر صوفی ملوک دنیا حق ارشاد و هدایت ندارند و بالتبع «قدرت مقدس» در اختیار آنان نیست. «اما ملوک دو طایفه‌اند: ملوک دنیا و ملوک دین. آنها که ملوک دنیااند، صورت صفات لطف و قهر خداوندی‌اند، ولیکن در صورت خویش بندند، و از شناخت صفات خویش محروم‌اند. صفات لطف و قهر خداوندی از ایشان آشکار می‌شود، اما بر ایشان آشکارا نمی‌شود، همچون ماهرویی که از جمال خویش بیخبر باشد، برخورداری از جمال او دیگران را بود، که به نظر نظارگی دارند.

خوش باشد عشق خوبرویی

کز خوبی خود خبر ندارد

و آنها که ملوک دین‌اند، ایشان مظهر صفات لطف و قهر خداوندی‌اند، طلسم اعظم صورت را از کلید شریعت به دستکاری طریقت بگشوده‌اند، و خزائن و دفائن احوال و صفات را که مخزون و مکنون بنیاد نهاد ایشان بود، به چشم حقیقت مطالعه کرده‌اند، و بر تخت مملکت ابدی و سریر سلطنت سرمدی به مالکیت نشسته. ایشان را چه سلطان، چه دربان، چه خاقان، چه دهقان اگر چه در زیر ژنده‌اند، با دل‌های زنده‌اند:

با ملک ژنده‌پوشان، سلطان چه کار دارد؟

در بزم دُردنوشان، خاقان چه کار دارد؟

با جان عشقبازان، غم را چه آشنایی؟

برگردن مسیحا، پالان چه کار دارد؟^(۱)

تازگی این داوری به نسبت «فلاسفة قدیم» جدا کردن «حوزه دنیا، از دین» است، که می‌تواند گامی به جلو به حساب آید. پیر و مرشد حکم پادشاهی را دارد که در اقلیم «دل» حکومت می‌کند و اینجاست که به تعبیر سعدی دو پادشاه، در اقلیمی نگنجند.

بسنویس احوال پیر راه دان	پیر را بگزین و عین راه دان
پیر تابستان و خلقان تیرماه	خلق مانند شب‌اند و پیر، ماه [...]]
پیر را بگزین که بی‌پیر این سفر	هست بس پر آفت و خوف و خطر
آن رهی که بارها تو رفته‌ای	بسی قلاووز اندر آن آشفته‌ای

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۴۴ و ۲۹۴۳ و ۲۹۳۹ و ۲۹۳۸)

ب - تحویل نگرفتن پادشاهان و بی‌اعتنایی به آنان یکی دیگر از شیوه‌های مبارزاتی صوفیان با اربابان دنیا بوده است. آنان نیک دریافته بودند که «بهترین امیران آنانند که به خدمت عالمان می‌روند و بدترین عالمان آنانند که در خدمت امیران در می‌آیند.»

۱ - نجم‌الدین دایه، مرصاد العباد، تصحیح محمدامین ریاحی، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۱، صص ۱۸۲ و

«... و گفته‌اند که پدر شیخ ما، بابو ابوالخیر، سلطان محمود را عظیم دوست داشتی و او را در میهنه‌سرایی کرد - و اکنون معروف است به سرای شیخ - و بر دیوار و سقفهای آن به نام سلطان محمود و ذکر چشم و خدم و پیلان مراکب او نقش فرمود. و شیخ کودک بود. پدر را گفت: «مرا درین سرا، یک خانه بنا کن خاصه من باشد و هیچ کس را در آن هیچ تصرف نباشد.» پدر، او را خانه‌ای بنا کرد، در بالای سرای، که صومعه شیخ آن است. چون خانه تمام شد و در گل گرفتند، شیخ بفرمود تا بر در و دیوار و سقف آن بنویسند که «الله الله الله»، پدرش گفت: «یا پسر! این چیست؟» شیخ گفت: «هر کسی بر دیوار خانه خویش نام امیر خویش نویسد.» پدرش را وقت خوش گشت و از آنچه کرده بود پشیمان شد و بفرمود که تا آن همه که نبشته بودند از سرای او دور کردند. و از آن ساعت باز در شیخ به چشم دیگر نگریست، و دل بر کار شیخ نهاد^(۱). نمونه‌هایی از این دست که یادآور داستان دیوجانس و برخورد او با اسکندر است در آثار صوفیه به وفور دیده می‌شود. باز برای نمونه به برخورد ابوالحسن خرقانی با محمود غزنوی اشاره می‌کنیم. تا عمق گزندگی این «به حساب» نیاوردن را با گوشت و پوست خود درک کنیم. ظاهراً محمود غزنوی در ادامه کشورگشایی‌های خود به خرقان می‌رسد و خواهان ملاقات با ابوالحسن خرقانی می‌گردد. محمود به فرستاده خود می‌گوید: «شیخ را بگوئید که سلطان برای تواز غزنین بدین جا آمده، تو نیز برای او از خانقاه به خیمه او در آی» و رسول را گفت: «اگر نیاید این آیت بر خوانید، قوله تعالی، اَطِيعُوا اللَّهَ و اَطِيعُوا الرَّسُولَ و اُولِيَ الْاَمْرِ مِنْكُمْ.» رسول پیغام بگذارد. شیخ گفت: «مرا معذور دارید.» این آیت بر خواندند. شیخ گفت: «محمود را بگوئید که «چنان در اطیعوا الله مستغرقم که در اطیعوا الرسول خجالتها دارم تا به اولی الامر چه رسد^(۲)».

در حکایت بالا چند نکته در خور توجه است:

۱ - اسرارالتوحید، صص ۱۶ و ۱۷.

۲ - مینوی، مجتبی، احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۳، صص ۳۷

- ۱ - سلطان از غزنین به دیدار شیخ می‌آید نه بعکس.
- ۲ - سلطان با حربه شرع به او تکلیف دیدار می‌کند و ابوالحسن خرقانی با زیرکی خاصی بر داشت محمود از آیه معروف را انکار می‌کند.
- ۳ - به جای آوردن القابی نظیر به سلطان محمود بگوئید و یا به سلطان اسلام بفرمائید، می‌گوید به محمود بگوئید.
- ۴ - تازه باید در نظر داشته باشیم که محمود در چشم و دل بسیاری از علما، «غازی» خوانده می‌شد و سلطنت او را «عین عدل» ارزیابی می‌نمودند.
- | | |
|--------------------------------------|----------------------------|
| بدان فرّ و آن خسروانی کلاه | بگویم بتأیید محمود شاه |
| که از تاج دارد ز یزدان سپاس | جهاندار با فرّ و نیکی شناس |
| بتازیم در سایه پَر او ^(۱) | همی مشتری تابد از فرّ او |
- ج - انتقاد صریح و شفاف از پادشاهان و حکمرانان. بی‌گمان چنین تفکری که مستقیماً آریابان قدرت مورد تهاجم و نقد جدی قرار بگیرند، در متون قدیم بسیار بسیار اندک مایه است و این از افتخارات «صوفیة نخستین» است که اینگونه قهرمانانه «خطر می‌کردند».
- چند گوئی: «گرد سلطان گرد، تا مقبل شوی!»
- رو تو و اقبال سلطان، ما و دین و مُدبری
 حرص و شهوت خواجگان را شاه و ما را بنده‌اند
- بنگر اندر ما و ایشان گرت ناید باوری
 پس تو گوئی: «این گره را چاکری کن» چون کنند،
- بندگان بندگان را پادشاهان چاکری؟

۱ - ثروتیان، منصور، بررسی فرّ در شاهنامه، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۳۵۰، ص ۲۰. ابیات از فردوسی

کیست سلطان؟ آنکه هست اندر نفاذِ حکم او

خنجر آهنجانش بحری، ناوک اندازان بری

تو همی لافی که : «من خود پادشاه کشورم!»

پادشاه خود نه‌ای چون پادشاه کشوری؟^(۱)

صوفیه حتی از این هم فراتر رفته‌اند و فردی فرزانه چون ابراهیم ادهم - که بوداوار حشمت فرو گذاشت و صوفی شد - را این گونه از خود طرد می‌نمایند. «نقل است که روزی جماعتی از مشایخ نشسته بودند. ابراهیم ادهم قصد صحبت ایشان کرد، راهش ندادند. گفتند که : «هنوز از تو گند پادشاهی می‌آید.» با این کردار، او را این گویند، ندانم تا دیگران را چه خواهند گفت^(۲).» البته صوفیه اینگونه انتقادات را بسیار ظریف و در عین حال هنری بیان کرده‌اند. انتقاد مولانا به یکی از همین پادشاهان را در زیر بخوانید که با چه مهارت و ظرافتی او را به سرانگشت نقد فرو کوبیده است :

سوی جامع می‌شد آن یک شهریار	حلق را می‌زد نقیب و چوبندار
آن یکی را سرشکستی چوب زن	و آن دگر را بر دریدی پیرهن
در میانه بی‌دلی ده چوب خورد	بی‌گناهی که برو از راه برد
خون چکان رو کرد با شاه و بگفت	ظلم ظاهربین چه پرسى از نهفت
خیر تو این است جامع میروی	تا چه باشد ضرر و زرت ای غوی

(مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۴۷۰ - ۲۴۶۵)

۱ - دیوان سنایی، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران ۱۳۶۲، صص ۶۵۴ - ۶۶۳.

۲ - تذکره الاولیاء عطار نیشابوری، به تصحیح محمد استعلامی، چاپ سوم، انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۶۰، ص ۱۱۹.

ح - صوفیه بعکس فلاسفه که در سیاست مُدُن به دنبال ناکجا آبادها^(۱) هستند و به تقلید افلاطون دنبال حاکمیت حکیم، بسیار واقع بین بودند و برای اداره «جامعه مدنی» و «توزیع قدرت» پیشنهاداتی ارائه کرده‌اند که در جای خود بسیار منطقی و علمی است. آنان می‌دانستند اداره کشورها به شکل امروزی محال است و برکندن «قدرت فردی» راه به جایی نمی‌برد. آنان بر این باور بودند که: «حاکمیت به طور مطلق بد یا خوب، هرگز در هیچ جامعه‌ای نبوده و نیست. به تعبیر مولانا: پس بد مطلق نباشد در جهان، بد به نسبت باشد این را هم بدان. پس دولتها همیشه و همه جا بدیها و خوبیهای داشته‌اند، تنها درجهٔ سود و زیان بدیها و خوبیهای حاکمیت‌ها متفاوت است»^(۲).

اجمالاً می‌توان چنین قضاوت کرد که «در بشر به طور کلی دو شاه‌رگ اصلی گرایش است که بعضی گرایشهای دیگر از آنها منشعب است: یکی رو به آزادی، اعتلا، ایثار و گشایش دارد. دیگری به تاریکی، خودبینی، کینه و شقاوت. این تقسیم‌بندی اهورامزدا و اهریمن، روشنائی و تیرگی، رحمانی و شیطانی، تا دنیا دنیاست برقرار خواهد بود. این دو، تا اندازه‌ای هم به هم آمیخته‌اند، یعنی هیچ انسانی به تنهایی گراینده به بدی صرف نیست و خوبی مطلق هم دیده نشده است. بنابراین صلاح و فساد حکومتها به نحو نسبی به این صورت سنجیده می‌شود که کدام یک از این دو شاه‌رگ اجتماعی را به نوازش گرفته باشند، اگر جریان امور طوری باشد که فطرت‌های بد را پر و بال دهد، مردم به آنسو

۱ - «برای ساختن جامعهٔ سیاسی آرمانی و ناکجاآباد از روزگاران دور تا امروز نظریه‌های فراوانی ارائه شده که بیشترین آنها، پندارگرایی و خیال‌پردازیهای ناب است و ارزش علمی و عملی ندارد، زیرا جامعهٔ سیاسی بر پندارها استوار نبوده، بلکه بر پایهٔ واقعیتها ساخته شده است. ریشهٔ آرمان‌خواهی بسیاری از فعالان سیاسی در جستجوی آرمان شهر، از ناآگاهی آنان از واقعیتهای تاریخی است و نمی‌دانند که جامعهٔ سیاسی تنها با پندارها و نظریه‌ها ساخته نشده است، بلکه انگیزه‌های بسیار گوناگون و پیچیده، آشکار و پنهان، شناخته شده یا ناشناس در پدید آوردن و سامان دادن آن در درازای تاریخ مؤثر بوده است. رک: توماس، مان، آیندهٔ پیروزی دموکراسی، ترجمهٔ محمدعلی اسلامی ندوشن، انتشارات دیبا، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۹، صص ۸ و ۹.

۲ - ابوالحمد، عبدالحمید، مبانی علم سیاست، چاپ سوم، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۲.

رانده می‌شوند، زیرا منافع یا لااقل ادامه حیات خود را در گرو پیروی از این جریان می‌بینند. در صورتی که مردم را به حال خود هم رها کنند، از آنجا که برای اکثریت توجه به منافع آنی بر مصلحت دور مدت چیرگی دارد، باز چنین حالتی پیش می‌آید^(۱). «صوفیه با توجه به این «واقعیت انکارناپذیر» سه پیشنهاد مشخص داشته‌اند:

۱ - از آنجا که صوفیه به دنبال مصداقی کردن اندیشه‌های اجتماعی خود بودند. نمونه یک پادشاه خوب را «سلیمان نبی» می‌دانستند و ملوک اسلام را به پیروی از او تحریض می‌نمودند. انوشیروان نیز یکی از الگوهای حکمرانی در بین صوفیه خراسان به حساب می‌آمده است. اساساً آن چیزی که صوفیه را به این دو رهنمود کرده است، توجه جدی آنان به «عدل»^(۲) بوده است. عدل از دید صوفیه استفاده قانونمند از قدرت است:

یک خلیفه بود در ایام پیش	کرده حاتم را غلام جود خویش
رایت اکرام و داد افراشته	فقر و فاقه از جهان برداشته
بحر گوهر بخشش صاف آمده	داد او از قاف تا قاف آمده
جهان خاک، ابرو آب بود	مظهر بخشایش وهاب بود
قبله حاجت در و دروازه‌اش	رفته در عالم بخود آوازه‌اش

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۲۵۰ - ۲۲۴۴)

۲ - صوفیه برای «التزام عملی حکمرانان به عدل و داد» از دو شیوه مؤثر سود جستند. آنان نیک دریافته بودند یکی از عوامل اصلی طغیانگری انسان، مباحی‌های غیراصولی از حکمرانان است. پادشاهان با تملق‌ها و چاپلوسی‌های عوام خود را گم می‌کنند و در نهایت از جاده عدل و انصاف خارج می‌گردند:

تو مگو آن مدح را من کی خورم از طمع می‌گوید او پی می‌بزم

۱ - مان، آینده پیروزی دمکراسی، صص ۸ و ۹.

روزها سوزد دلت زان سوزها
 گر چه دانی کوز حرمان گفت آن
 کآن طمع که داشت از تو شد زیان
 آن اثر می ماندت در اندرون
 در مدیح این حالت هست آزمون
 آن اثر هم روزها باقی بود
 مایه کبر و خداع جان شود
 (مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۸۶۱ - ۱۸۵۷)

و بسیار خوب نتیجه می‌گیرد که:

از وفور مدحها فرعون شود
 تا توانی بنده شو سلطان مباش
 کُن ذلیل النفس هوناً لا تُسد
 ورنه چون لطف نماند وین جمال
 زخمکش چون گوی شو چوگان مباش
 آنجماعت کت همی دادند ریو
 از تسو آید آن حریفان را ملال
 چون ببیندت بگویندت که ریو
 جمله گویندت چو بیندت بدر
 مرده از گور خود بر کرد سر
 (مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۸۷۲ - ۱۸۶۷)

نکته دیگری که صوفیه در «عدالت‌پروری» امیران به آن نظر داشته‌اند، استفاده ابزاری از مرگ و جهان آخرت است. مرگ از دید آنان برای صاحبان قدرت «عبرت‌آمیز» است. سنائی قهرمان سودجستن از چنین «خاصیت مرگ» است:

در جهان شاهان بسی بودند کز گردون مُلک
 تیرشان پروین گسل بود و سنان جوزافگار
 بنگرید اکنون بناتُ النعش وار، از دستِ مرگ،
 نیزه‌هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان پارپار
 بنگرید آن جعدشان، از خاک، چون پشت کشف
 بنگرید آن رویشان، از چین، چو پشت سوسمار

سر به خاک آورد امروز، آنکه افسر داشت دی

تن به دوزخ بُرد امسال؛ آنکه گردون بود پيار^(۱)

نمونه دیگر از مولاناست. او معتقد است در همین دنیا نیز ظالم از تبعات ظلم خویش گزند ببند:

چاه مُظلم گشت ظلم ظالمان	این چنین گفتند جمله عالمان
هر که ظالمتر چشش با هول تر	عدل فرمودست بتر را بتر
ای که تو از ظلم چاهی میکنی	از برای خویش دامی میکنی
گرد خود چون کرم پيله بر متن	بهر خود چه میکنی اندازه کن
مر ضعیقان را تویی خصمی مدان	از نُبی ذاجاء نصر اللّٰه خوان
گر تو پیلی خصم تو از تو رمید	نک جزا طیراً ابابیلت رسید
گر ضعیفی در زمین خواهد امان	غسلغل افتد در سپاه آسمان

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۳۱۶ - ۱۳۰۹)

البته صوفیه، به الزام به تبعیت از قانون و عدل از طریق نظارت بیرونی - که روح حاکم بر دموکراسی غرب است - توجهی نداشته‌اند و شاید این عمل را ناممکن می‌دانستند. بهر حال این تجربه جدید بشر است و با انقلاب کبیر فرانسه وارد معادلات جامعه شناسی قدرت شده است. افکار عمومی در آن روزگار به شکل امروز تعریف شده و قدرتمند نبود و بی شک وجود تکنیک و فناوری جدید و انقلاب در عرصه ارتباطات که امروزه جهان را به شکل یک دهکده کوچک در آورده است، از دست آوردهای انسان امروز است. صوفیه برای آن که تعادل در توزیع قدرت بین مردم و حکمرانان

۱ - دیوان سنائی، صص ۱۸۲ - ۱۹۳، و نیز بسنجید با این حکایت از مصیبت نامه عطار، تصحیح نقی تفضلی،

چاپ سکه، تهران ۱۳۴۵؛ صص ۲۵۸ و ۲۵۹.

وقت مرگ او در آمد ناگهان

چون سکندر را مسخر شد جهان

دخمه‌ای سازید، پیش شهر من

گفت تابوتی کنید از بهر من

نوحه بر من هر زمان افزون کنید

کف گشاده دست من بیرون کنید

ایجاد شود، به انسان از دریچه دیگری نگاه کردند و تلاش نمودند جایگاه واقعی انسان در هستی و جامعه را تبیین نمایند. بی تردید، «اومانیست‌ترین» شاعران جهان «صوفیان» هستند. آنان کوشیدند تا به انسان شخصیت و استقلال دهند و آنان را از «تعصب و تقلید» بر حذر دارند. حافظ بی‌شک، قهرمان «تبیین نقش اصالت انسان» در ساختار «شعر عرفانی» است. او «اومانیست‌ترین شاعر، ایرانی است. هم به لحاظ «نیت انسانی شعر» و هم به لحاظ «فرم بکارگیری هنری کلمات.»

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند	گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت	با من راه نشین باده مستانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه فال به نام من دیوانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه	چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ^(۱)

آنچه مسلم است، اعتقاد به اصالت انسان در بافت اجتماعی جوامع، می‌تواند اثرات فوق‌العاده سیاسی داشته باشد. اصولاً در کشورهایی که انسان دارای «ارج و قرب» می‌باشد، قانونمندی و رعایت حقوق انسانها نهادینه شده و راه برای اجرای عدالت اجتماعی هموار گردیده است. بی‌تردید، یکی از مهمترین دستاوردهای «رنسانس» در کشورهای اروپایی، همین پرداختن به ارزش انسان بودن می‌باشد. تعدی به حقوق دیگران، قانع نبودن به حق خود و بسیاری از معضلات پیچیده انسان که در نهایت به تعبیر «هابز» انسان را گرگ‌سان می‌کند، به همین نکته بر می‌گردد.

بعد از بررسی «قدرت» و کارکرد منفی و مثبت آن از دید صوفیه، به نقد آنان از «ثروت» می‌پردازیم. صوفیان یکی از معضلات اجتماعی انسان را «تمرکز ثروت» در دست عده‌ای خاص می‌دانستند و معتقد بودند پول و سرمایه بایستی به مانند خون در پیکر اجتماع گردش منطقی داشته باشد. فقر و محرومیت از دید آنان «دُم‌های» زیان‌آوری است که در بدن اجتماع ایجاد می‌گردد. بی‌گمان یکی از دلایل «مذمت دنیا» در تفکر قدمای صوفیه به همین نکته بر می‌گردد. ببینید از این

۱ - دیوان حافظ، به تصحیح آقایان، قاسم غنی و محمد قزوینی، انتشارات فخر رازی، چاپ سوم، تهران

منظر، «فقر» و هر آنچه که مربوط به «نداشتن» است، چگونه با «طنزی» تلخ رد می‌شود. بلی «الفقر فخری» صوفیه ناظر به فقر معنوی است، نه صرفاً فقر مادی. البته نوعی فقر «فخر» نیز هست که عوفی آن را «انتخاب» می‌کند. همچنان که اگر حدیث «الفقر فخری» ناظر به همین دنیا باشد، همین که پیامبر (ص) گفته: «فخر من است» نه فخر امت، دلیلی است بر اینکه «فقر اضطراری و تحمیلی» منبع تمامی «فسادها» و «نابسامانیهای» دنیاست:

سائلی پرسید از آن شوریده حال	گفت: اگر نام مهین ذوالجلال
می‌شناسی بازگو ای مرد نیک	گفت: نانست این به نتوان گفت لیک
مرد گفشت احمقی و بی‌قرار	کی بود نام مهین نان، شرم‌دار
گفت در قحط نشابور ای عجب	می‌گذستم گرسنه چل روز و شب
نه شنودم هیچ جا بانگ نماز	نه دری بر هیچ مسجد بود باز
پس بدانستم که نان، نام مهین‌ست	نقطه جمعیت و بنیاد دین‌ست ^(۱)

ظاهراً توجه به عدل در کتب صوفیه در یافت اجتماعی، همان عدالت اجتماعی است که کارکردی اجتماعی دارد و بیانگر «گردش پول» در اندام جامعه می‌باشد. بی‌گمان گردش طبیعی پول از ایجاد «ضایعات اقتصادی» جلوگیری می‌کند و فاصله طبقاتی از بین می‌رود و جامعه به نظمی منطقی و قابل قبول بر می‌گردد:

عدل چه بود آب ده اشجار را	ظلم چه بود آب دادن خار را
عدل وضع نعمتی در موضعش	نه بهر بیخی که باشد آب کش
ظلم چه بود وضع در ناموضعی	که نباشد جز بلا را منبعی

(مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۰۹۲ - ۱۰۸۹)

صوفیه، مانع اصلی «رسیدن به توزیع مطلوب ثروت» را «علاقه جدی انسان به حرص» می‌دانند. حرص به مانند مرضی مزمن رفته رفته در اجتماع ریشه می‌دواند و انسانها را در یک «رقابت ناسالم

اقتصادی» وارد می‌کند:

بهر آتش کردن گرما به بان [...]	اغسینیا ماننده سرگین کشان
بیست سلّه چرک بُردم تا به شب	پس بگوید تو نبی صاحب ذهب
باز کرده هر زبانه، صد دهان [...]	حرص تو چون آتش ستاندر جهان
چیست یعنی چرک چندین بُرده‌ام	آنکه گوید مال گرد آورده‌ام

(مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۵۳ و ۲۴۹ و ۲۴۸ و ۲۴۰)

بعد از بررسی تأملات سیاسی اجتماعی صوفیه در باب «قدرت» و «ثروت»، به نقد آنان از «معرفت و علم» می‌رسیم. بی‌گمان یکی از بحث‌های جنجالی در باب صوفیه «مخالفت آنان با علم» است. آنچه مسلم است مخالفت صوفیه با «علم» درست است، اما نصف حقیقت است. مخالفت آنان با علم به خود علم بر نمی‌گردد، بلکه به سوء استفاده آدمیان از علم بر می‌گردد. این گونه داوریه‌ها و ریزبینی‌ها در «کار علم» امروزه نیز طرفدارانی دارد، در زیر دلایل اصلی «صوفیه» در این باب آورده می‌شود:

۱ - صوفیان استفاده ابزاری از علم را نفی می‌کردند و معتقد بودند: «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا». علم باید علمی بماند و به هیچ روی با ثروت و قدرت ازدواج ننماید. ممزوج شدن علم با ثروت به زیان علم تمام می‌شود و اعتبار آن را مخدوش می‌نماید:

دانش و خواسته است نرگس و گل
که به یک جای نشکفند بهم
هر که را دانش است خواسته نیست
وانکه را خواسته است دانش کم^(۱)

صوفیه از همین چشم‌انداز به «عقل معاش» نیز تاخته‌اند و چنین عقلی را «پای چوبین» می‌دانند

۱ - دبیر سیاقی، محمد، پشاهنگان شعر پارسی، چاپ دوم، انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۳. شعر از ابرالحسن شهید بلخی است.

که با آن راه نتوان رفت.

عقل ضد شهوت است ای پهلوان
آن که شهوت می‌کند عقلش مخوان
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۰۱)

۲ - علم بایستی «ینفع» باشد. علم لاینفع، عمر هدر دادن و اتلاف وقت است. از دید صوفیه مفیدترین علم، «علم رسیدن به معشوق» است. به همین جهت آنان خود را «محقق» خوانده‌اند:

ده بود آن نه دل که اندروی
گاو و خر گنجد و ضیاع و عقار
علم کز تو، تو را بنستاند
جهل از آن علم به بود صد بار
(دیوان سنایی، ص ۳۴۴)

۳ - علم «ابزار و وسیله» است نه هدف. پس بایستی به عنوان نردبان از آن استفاده کرد. از همین جاست که کثیری از صوفیه بعد از رسیدن به مطلوب - فناء - کتب علمی خود را به آب می‌شستند. «نقل کرده‌اند، ابوسعید کتایه‌های خود را زیر درخت مورد دفن کرد» و جالب است قرینه بین مورد و مرگ^(۱). گویی رستن از چنین علمی، حیات دوباره است:

حاصل اندر وصل چون افتاد مرد
گشت دلآله به پیش مرد سرد
چون به مطلوبت رسیدی، ای ملیح
شد طلب کاری علم اکنون قبیح
چون شدی بر بامهای آسمان
سرد باشد جستجوی نردبان [...]]
پیش سلطان خوش نشسته در قبول
زشت باشد جستن نامه و رسول
(مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۰۵ و ۱۴۰۳ - ۱۴۰۰)

۴ - در فریبهی علم نباید کوشید: «العلم نکتة کثرة الجاهلون؛ علم یک نکته بیش نبود، جاهلان بر

آن بر افزودند.»

صوفیه عموماً معتقد بودند «خیر الکلام ما دلّ و ما قلّ» از حاشیه‌نویسی‌های طولانی و بی‌مورد و حکایت‌پردازیهایی خنک تن می‌زدند. مناظر و مجالس آنان نوعاً کوتاه و مختصر بود و به «ایجاز»

بسیار پایبند بودند؛ حتی در این خصوص خود را «اهل اشارت» خوانده‌اند، در مقابل «اهل عبارت». مگر نه این است «العاقل یکنفی الاشاره». نقل است در یکی از مجالس ابوسعید ابوالخیر، جمعیت کثیری برای «استفادت» گرد آمده بودند. جمعیت فوق‌العاده زیاد و انبوه بود، یکی در این میان فریاد می‌زند که «خدا رحمت کند کسی که یک قدم جلو بیاید». می‌گویند ابوسعید بلافاصله به منبر رفت و گفت «سخن ما همین بود که شنیدید و صلی‌الله علی محمد و آل محمد، خطبه ناکرده به زیر آمد:

پس چرا علمی بیاموزی به مرد
کش ببايد سينه را زآن پاک کرد

۵ - علم بایستی «کاربردی» باشد بدیهی است انباشت اندوخته‌های علمی که زمینه بروز و ظهور نداشته و صرفاً دانستن است و بس، کار علمی به حساب نمی‌آید. آنچه مسلم است علم بایستی مشکلی را برطرف کند و به معضلی پایان بخشد. عمل و کنش علمی که امروزه چهره جهان را تغییر داده است، مبنی بر چنین علمی است. کاربردی کردن علوم باعث شد که دانشمند امروز علاوه بر تفسیر جهان، به تغییر آن نیز نایل شود. قدماً عموماً به تفسیر پدیده‌ها توجه داشتند و کمتر به تغییر پدیده می‌اندیشیدند. مفهوم «تقدیر» که برخی آن را با مفهوم «جبر» یکی فرض کرده‌اند که البته خطاست، به همین نکته اشاره داشته است. تقدیر یعنی اندازه‌دار بودن و متعادل بودن امور عالم و نیکو بودن هر چیز در جای خود و ناروایی بر هم زدن تعادل امور، همان که مولانا می‌گوید:

کم فضولی کن تو در حکم قَدَر
در خور آمد شخص خر با گوش خر

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۷۲)

اما تفکر علمی امروز به قول «پُست مدرنیسم»‌ها معتقد است، «ماییم که حقیقت را می‌سازیم نه اینکه به آن برسیم و دل بسپاریم.^(۱)»

علم با کار سودمند بود
علم بیکار پای بند بود^(۲)

۱ - معنی دقیق «سکولاریسم» همین است. عربها این کلمه را درست ترجمه کرده‌اند، سکولاریسم را به «علمائیت» ترجمه کرده‌اند یعنی علمی کردن، جهانی کردن.

۲ - سنائی غزنوی، حدیقه، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۸، ص

سنائی در جایی دیگر در حدیقه در همین خصوص گوید:

علم داری عمل نه دان که خری	بار گوهر بری و کاه خوری
استر ار هست بدرگ و ظالم	خر به ای خواجه از چنین عالم
دانشت هست کار بستن کو	خنجرت هست صف شکستن کو [...]]
تو روان کرده از بطر قرقر	کان فلان ملحد آن فلان کافر
در نگر خواجه در گریبات	تا بجا مانده است ایمانت
غم خود خور ز دیگران مندیش	تو بره خویشان بنه در پیش ^(۱)

بهر حال گردش صحیح «اطلاعات و علم» از دید صوفیه بایستی بر محور منافع جمع ساماندهی شود، و از همین جاست که آنان از موافقان اصلی «آزادی بیان» و مخالف جدی «هر نوع تقلید و تعصب» هستند:

این جهان همچون درختست ای کرام	ما برو چون میوه‌های نیم خام
سخت گیرد خامها مر شاخ را	زانک در خامی نشاید کاخ را
چون پخت و گشت شیرین لب گزان	سست گیرد شاخها را بعد از آن
چون از آن اقبال شیرین شد دهان	سرد شد بر آدمی مُلک جهان
سخت‌گیری و تعصب خامی است	تا جینی کار خون‌آشامی است

(مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۲۹۷ - ۱۲۹۲)

-نتیجه -

بطور اجمال، این مقاله دیدگاه‌های صوفیان نخستین - از آغاز تا پایان قرن هشتم - را در زمینه‌های سیاسی مورد بررسی قرار داده است و با توجه به نظریات قدما مانند بوعلی سینا، فارابی، غزالی، ارسطو، افلاطون و نیز معاصران نظیر موریس دورژه، برتراند راسل، توماس مان و عبدالحمید ابوالحمد دیدگاه صوفیان با این نظریات مورد ستجش قرار گرفته است، و چارچوبی از اندیشه‌های سیاسی اجتماعی عارفان صوفی را به دست داده است. مقاله در یک مقدمه و یک فراز دراز دامن به بیان مهمترین دفاعیه صوفیان در باب سیاست مُدن پرداخته است. در ابتدا، نظر صوفیان در باب پادشاهان و مقام سیاسی حکمرانان آورده شده است و ارزیابی آنان از قدرت متمرکز و عریان زمامداران بیان شده است. در فراز دیگر، به بررسی دیدگاه‌های صوفیان بزرگ در باب مردم، نحوه مشارکت مردم، میزان اثرگذاری، و اثربخشی توده‌ها در سامان سیاسی و بطور کلی به شاخصه‌های جامعه‌شناسی حضور مردم اشاره شده است. آنچه مسلم است و نتیجه گیری این مقاله می‌باشد، آن است که صوفیان نه تنها مردم را به انزواطلبی و دوری از اجتماع و مدنیت ترغیب نکرده‌اند، بلکه بعکس در ساماندهی حیات بشری و حد و مرز حضور مدنی انسانها در جامعه انسانی بذل توجه داشته‌اند. آنان در عین توجه به آخرت، دنیا را مزرعه آن دنیای دیگر دانسته‌اند و به حضور انسانها در نهادهای اجتماعی به عنوان کشاورزی صاحب فکر و رای که با تلاش قادر است دنیای خود را بسازد، نظر دوخته‌اند.

الحمد لله اولاً و آخراً